

نگاهی دیگر به داستان گم‌شدن تازیانه بهرام*

دکتر حمید جعفری قریه‌علی^۱

استادیار دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

چکیده

توتیمسم که نوعی اعتقاد به ارواح بود، برای انسان ابتدایی پناهگاهی اعتقادی شمرده می‌شد که می‌توانست از طریق آن با عوالم فراسویی ارتباط برقرار کند. این نوع اعتقادات در آثار حماسی بازنمایی گسترده داشته است که می‌توان با شناخت آنها راهی نو در مسیر درک درست‌تر از اسطوره‌های کهن قوم ایرانی نشان داد. در این میان داستان گم‌شدن تازیانه بهرام در شاهنامه، داستانی شگرف و درخور توجه است. به پندار نگارنده، تازیانه که به‌طور معمول در میدان مبارزه به‌کار گرفته می‌شد و در ضمن وسیله‌ای برای مجازات گناهکاران بود، بر اساس اعتقادات ایرانیان، تقدس ویژه‌ای داشته است.

نگارنده در این جستار برآن است که داستان گم‌شدن تازیانه بهرام را از دیدگاه اعتقادی توتیمسم بررسی کند و نشان دهد که تازیانه بهرام بخشی از اعتقادات وی بوده و او در واقع برای حفظ این اعتقادات، جان خویش بر کف نهاده و برای بازیافتن آن به میدان رزم بازگشته است.

کلید واژه‌ها: توتیم، تازیانه بهرام، نام، تابو.

مقدمه

انسانهای نخستین برای حفظ خود در برابر آسیب‌های دشمنان احتمالی به هر چیزی دست می‌یازیدند و از آنجا که از شناخت نیروهای فراسویی ناتوان بودند، در جهان برای اشیای بی‌روح، توانایی‌های شگرف قائل می‌شدند و در بسیاری از موارد تلاش می‌کردند از نیروی این اشیا بهره ببرند.

بخش‌هایی از حماسه‌های ما با طرح مطالبی تلاش داشته‌اند تا اسطوره را با تاریخ پیوند دهند و همین امر سبب شده است که بخش عمده‌ای از حوادث تاریخی با اسطوره‌ها درهم آمیزند. بدین ترتیب این موضوع در بررسی حماسه‌ها تشخیص پاره‌ای از عناصر و باورهای آیین‌های کهن را دشوار ساخته است و طبعاً هرگونه اظهار نظری در این مورد با اما و اگرهای بسیاری همراه می‌شود. به عنوان نمونه «ایران‌شان بن ابی‌الخیر» در ابیات زیر، حضرت موسی (ع) را هم‌دوره «منوچهر»، پادشاه پیشدادی، دانسته است:

همی داند آن کس بر او مهر بود

که موسی به گاه منوچهر بود

(کوش‌نامه، ص ۵۷۲، بیت ۸۰۱۰)

اعتقاد به شیء مقدس در ادیان ابتدایی بسیار مورد توجه بوده است و انسانها برای اشیای مقدس، نیرویی فراسویی قائل می‌شدند و تأثیری که برای آنها می‌پنداشتند، سبب می‌شد به اشیای مقدس احترام بگذارند.

توتمیسم تلاش می‌کند تا امور طبیعی را به سود خود در اختیار بگیرد و با استفاده از جادو و طلسمات و هم‌چنین برگزاری آیین‌ها، طبیعت را در جهت اهداف و خواسته‌های خود، قرار دهد. بر این اساس، انسان ابتدایی با واسطه‌هایی نظیر حیوان و گیاه و گاهی شیء با عوالم ماوراء طبیعت ارتباط برقرار می‌کرد تا از یک طرف پناهگاه بجوید و از سر دشمنان در امان ماند و از طرف دیگر نیازهای خود را برای زندگی فراهم سازد.

توتم یک شیء مادی است که وحشیان برای آن احترامات خرافه‌آمیزی قایل‌اند؛ زیرا فکر می‌کنند میان خودشان و اشیایی از این نوع، رابطه‌ای کاملاً ویژه وجود دارد. روابط بین انسان و توتم او متقابل و دو طرفه است. توتم از انسان حمایت می‌کند و انسان نیز در عوض به شیوه‌های مختلف احترامات خویش را نثار او می‌کند. مثلاً وقتی که توتم او یک حیوان است، از کشتن آن پرهیز می‌کند و وقتی که یک گیاه است، از چیدن آن خودداری می‌نماید. (فروید، ۱۳۵۱، ص ۷)

در مورد منشاء توتمیسم به سه مورد اشاره شده است:

۱) احتیاج قبایل به متمایز شدن از یکدیگر به وسیله اسامی. بدین‌گونه که بعضی افراد صفاتی از خود بروز داده‌اند که سبب شده، نام حیواناتی بر آنها گذاشته شود و چون این اسامی و القاب به اعقاب منتقل گردیده است، نسل‌های بعد این اسامی را نشانه منسوب بودن خود به آن حیوانات تلقی کرده‌اند و بدین‌سان توتمیسم در اثر یک سوء تفاهم به مذهب نیاپرستی مبدل شده است.

۲) نظریه‌ای جامعه‌شناسانه، توتمیسم رشد مفرط غریزه اجتماعی است. بدین‌گونه که هر قبیله بدوی، در آغاز خوراکش فقط از یک نوع حیوان یا گیاه بوده است و با آن داد و ستد کرده و سرانجام به نام آن حیوان که تأثیر مهمی در زندگی او داشته، شناخته گردیده است. در چنین مواردی طبیعتاً علاقه‌ای هم به آن حیوان پیدا کرده که بر رفع گرسنگی متکی بوده است.

۳) از نظرگاه روان‌شناسی، توتم پناهگاه امنی است که روح در آن آرام می‌گیرد تا از خطرات احتمالی بر کنار بماند. وقتی انسان بدوی روح خود را به توتم سپرد، خودش آسیب‌ناپذیر می‌گردد و طبیعتاً از وارد کردن صدمه بر حیوانی که حامل روح اوست، خودداری می‌کند. بدین‌گونه توتمیسم مستقیماً به اعتقاد به ارواح؛ یعنی به «آنی میسم» وابسته است. (فروید، ۱۳۵۱، صص ۱۴۹-۱۵۹)

در مقابل مفهوم توتم، مفهوم دیگری به نام تابو وجود دارد. ترس از تأثیر قوای شیطانی را منشاء واقعی تابو دانسته‌اند.

تابو واژه‌ای «پولینزی»^۱ است که بر دو معنای متضاد دلالت دارد: ۱- مقدّس ۲- ممنوع و پلید. تابو اساساً در منع‌ها و قیود تجلی می‌کند. اصطلاح «ترس مقدّس» خودمان در بیشتر موارد همان معنی تابو را می‌رساند. واژه «حرام» در زبان عربی را می‌توان معادل آن دانست. (فروید، ۱۳۵۱، صص ۲۹-۳۰)

هدف‌های تابو

- ۱- صیانت افراد برجسته از قبیل پیشوایان، روحانیون و نیز حفظ اشیایی که برای آن ارزش قائل‌اند.
 - ۲- حمایت از ضعفاء، زنان و کودکان در برابر مانای نیرومند روحانیان و پیشوایان؛ یعنی نیروی جادوی آنها.
 - ۳- جلوگیری از خطرانی که از تماس با اجساد یا خوردن بعضی غذاها ناشی می‌شود.
 - ۴- پیش‌گیری از آشفتگی‌هایی که ممکن است در جریان انجام‌گرفتن برخی وقایع مهم زندگی از قبیل: تولد، تعلّم آیین به افراد و پذیرش آنها، ازدواج و اعمال جنسی پیش آید.
 - ۵- حفظ افراد انسانی در برابر قدرت یا خشم خدایان و شیاطین.
 - ۶- حفظ اطفال به هنگام زاده شدن یا صیانت آنها در برابر خطرات مختلف ناشی از وابستگی عاطفی که با والدین دارند. (فروید، ۱۳۵۱، صص ۳۱-۳۲)
- مسأله اساسی این است که اعتقاد به توتّم و تابو ناشی از ترس و دلهره بیش از حد آدمی از نابودی است. بدین‌گونه که در ضمیر ناخودآگاه انسان از آغاز، مرگ و نابودی او را به سوی تکیه‌گاهی سوق می‌داد تا در وقت نیاز با توسّل جستن به آن خود را از شرّ بلا یا حفظ کند. به هر روی توتّم‌ها و تابوها نوعی تکیه‌گاه روانی برای او شمرده می‌شدند.

با توجه به این‌که براساس مکتب اصالت تطوّر که معتقد است در پس تنوع آشکاری که در حیات دیده می‌شود، می‌توان به نوعی وحدت ابتدایی دست یافت و به این نتیجه رسید که جوهر کیش‌های ابتدایی در سراسر جهان، عبارت است از اعتقاد به اصالت روح و وجود آن (بهار، ۱۳۷۸، ص ۳۴۷)، باید دانست که توت‌ها و تابوها نیز از اساس مانند روح‌اند و مرگ و نابودی ندارند. یا به گونه‌ای دیگر، روح‌هایی هستند که در قالب اجسام مختلف نظیر درخت یا ستاره یا ... مجسم شده‌اند و می‌توانند در حیات بشری تأثیری بسزا داشته باشند و گاهی سرنوشت او را تغییر دهند.

از دیدگاه اسطوره‌ای بر اساس بن‌مایه‌های اعتقادی، توت‌ها و تابوها تضاد روشنی و تاریکی شمرده می‌شوند و این اصل به دو بن‌آغازین برمی‌گردد که از دیرباز در برابر هم قرار داشتند و در همه‌چیز با یکدیگر ناسازگار بودند. به تعبیری می‌توان این‌گونه برداشت کرد که اندیشه توتمی زندگی و سرسبزی و شادابی را به دنبال دارد و ترس تابویی، مرگ و پژمردگی و اندوه را سبب می‌گردد.

در کشورهای غربی آثار بسیاری در این زمینه نوشته شده است که تعدادی از آنها نظیر «توت و تابو» تألیف «فروید» و «توت‌میس» اثر «لوی استروس» به فارسی ترجمه شده است. در ادبیات فارسی در این زمینه اثری مستقل نوشته نشده است، اما جسته و گریخته در بعضی از آثار به این آیین‌ها اشاراتی شده که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

(۱) آیین مهر (تاریخ آیین راز آمیز میتراپی) نوشته و پژوهش هاشم رضی (۱۳۸۱).

(۲) پژوهشی در اساطیر ایران، تألیف مهرداد بهار (۱۳۷۸).

(۳) نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه، خمسه نظامی و منطق الطیر، تألیف حمیرا زمردی (۱۳۸۲)

در مورد داستان گم‌شدن تازیانه بهرام نیز که موضوع این جستار است، در کتاب «حماسه در رمز و راز ملی» (۱۳۶۸)، نوشته محمد مختاری، اشاره‌ای شده است.

هم‌چنین در کتاب «از رنگ گل تا رنج خار» (شکل شناسی داستانهای شاهنامه) نوشتهٔ قدمعلی سرّامی (۱۳۶۸) به این داستان پرداخته شده و تازیانه نماد نام و نشان محسوب گردیده است.

مسلم است که هدف از این نوشته، بازجستن ریشه‌های توتمیسم از دیدگاه روان‌شناسی نیست، چرا که رسیدن به چنین نتیجه‌ای کوششی چندساله می‌طلبد که بالطبع باید در فرصتی مناسب به آن پرداخته شود. با این حال تا حدّ ممکن تلاش می‌شود، با بررسی این اندیشه در بخشی از شاهکار حماسی ما راهی نو در مسیر درک درست‌تر از اسطوره‌های کهن قوم ایرانی نشان داد و گوشه‌های ناشناختهٔ این اسطوره‌ها را کشف نمود.

خلاصهٔ داستان گم شدن تازیانهٔ بهرام

آن هنگام که توس به فرمان کیخسرو به کین‌خواهی سیاوش به توران می‌رود و برخلاف فرمان پادشاه، راه «کلات» را در پیش می‌گیرد و به ناچار درگیر نبرد با فرود سیاوش می‌شود، فاجعه‌ای بزرگ رخ می‌دهد و ایرانیان را گرفتار عذابی می‌کند که با وجود پیروزی در این نبرد، هرگز از عواقب آن در امان نمی‌مانند. در این میان ماجرای بهرام و مرگ او بسیار دردناک و در عین حال شگرف است.

بهرام برای یافتن تازیانهٔ خود، که آن را هنگام برداشتن تاج ریونیز^۲ گم کرده بود، قصد داشت که به میدان بازگردد و بدین‌روی نزد نیای خود، گودرز می‌رود. گودرز او را از این کار باز می‌دارد و پیشنهاد می‌کند که به جای آن تازیانه، چندین تازیانهٔ مرصع به او ببخشد و بهرام به نیای خود این‌گونه پاسخ می‌دهد:

شما را ز رنگ و نگارست گفت

مرا آنکه شد نام با ننگ جفت

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۰۲، بیت ۱۴۵۵)

بهرام به میدان باز می‌گردد و پس از زمانی جست‌وجو، تازیانه را در میان کشتگان باز می‌یابد و هنگام بازگشتن، شیئه اسب وی، تورانیان را آگاه می‌سازد و آنان او را در محاصره می‌گیرند. نبرد آغازین با دلاوری بهرام به پیروزی وی منجر می‌شود، اما با آمدن پیران (مشاور افراسیاب) و سواران دیگر، کار بر او تنگ می‌شود. «پیران»، بهرام را به تسلیم فرا می‌خواند، ولی بهرام نمی‌پذیرد و در نبردی نابرابر، به شدت مجروح می‌گردد و بر اثر جراحت وارد آمده، در می‌گذرد.

این نکته را در داستان به روشنی می‌توان دریافت که «بهرام» راهی جز پذیرش بخت خود نداشت و به گونه‌ای همه چیز او را به سوی سرنوشت محتوم پیش می‌برد. اندرزه‌های درست و خردمندانه گیو هم نمی‌توانست، در این سرنوشت تأثیری بگذارد، چنانکه در داستان نبرد اسفندیار و رستم نیز، نه پند مادر و نه پند خردمندی چون جاماسب در اسفندیار مؤثر واقع می‌شود و نه بازایستادن شتر پیش‌رو. بهرام بنابر آنچه فردوسی بر آن تأکید دارد، نمی‌توانست بر بخت خود پیروز شود:

بر او رای یزدان دگرگونه بود

همان گردش بخت وارونه بود

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۰۳، بیت ۱۴۵۷)

بن‌مایه‌های اعتقادی مربوط به تازیانه

داستان گم‌شدن تازیانه بهرام و اصرار او در یافتن آن، که سرانجام با مرگ او پایان می‌یابد، داستانی نمادین است که تکیه آن بر حفظ نام است. تردیدی نیست که در شاهنامه، هرگاه پای نام و ننگ در میان است، پهلوانی که سرشار از خصلت‌های انسانی و سنت‌های پهلوانی است، برای حفظ آن تا پای جان می‌ایستد و مرگ با افتخار را بر زندگی ننگین ترجیح می‌دهد، اما در داستان بهرام همه چیز با این توجیه پایان نمی‌یابد.

درست است که در این داستان، بهرام نسبت به سایر افراد خاندان گودرز (نظیر گیو، بیژن و رهام و ...) بیشتر بر حفظ منش‌های پهلوانی و دوری از بی‌راهی و بدخواهی تأکید دارد و در این میان تا آن‌جا پیش می‌رود که به توس چنین هشدار می‌دهد:

تو ما را به گفتار خامش کنی

همی رزم پور سیاوش کنی

مکن کژ ابر خیره بر کار راست

به یک جان نگه‌کن که چندین بکاست

هنوز از بدی تا چه آیدت پیش

به چرم اندرست این زمان گاو‌میش

(فردوسی، ج ۴، ص ۷۲، ابیات ۱۰۰۴ به بعد)

اما در این داستان، شکوه پهلوانی وی در کنار اعتقادی کهن مطرح است.

آنچه به ظاهر در داستان تازیانه بهرام دیده نمی‌شود، اعتقاد و آیینی دیرینه است که نشانه‌های آن را می‌توان در اجزای سایر داستانهای شاهنامه دریافت. شاید بتوان با کنار هم قرار نهادن اجزای زیر، به این داستان شگرف از گونه‌ای دیگر نگریت و زمینه‌های اعتقادی آن را بیان کرد:

(۱) در این داستان تأکید ویژه بر نام است و این موضوع در ۵ بیت یاد شده است:

بهرام در آغاز این داستان یادآور می‌شود که نام وی بر چرم نوشته شده است:

نبشته بر آن چرم نام من است

سپهدار پیران بگیرد به دست

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۰۱، بیت ۱۴۴۰)

چنان‌که از این بیت دریافت می‌شود، آنچه بر اهمیت تازیانه افزوده، نام بهرام است

که بر آن کنده شده بود.

و در ادامه می‌گوید:

مرا این ز اختر بد آید همی

که نامم به خاک اندر آید همی

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۰۱، بیت ۱۴۴۲)

شما را ز رنگ و نگارست گفت

مرا آنک شد نام با ننگ جفت

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۰۲، بیت ۱۴۵۵)

بهرام چنان بلند منش است که هرگز حاضر نیست، نام و ننگ خود را در مقابل شوشه‌های زر و سیم معاوضه کند و بدین‌روی پیشکش‌های زرنگار برادرش را در قبال بازنگشتن به میدان نبرد نمی‌پذیرد.

در دو بیت زیر نیز یادکرد «نام» (در معنای معمول) درخور درنگ است:

همی باز دانست بهرام را

بنالید و پرسید زو نام را

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۰۳، بیت ۱۴۶۶)

بپرسید پیران که این مرد کیست

از آن نامداران ورا نام چیست

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۰۵، بیت ۱۴۹۹۷)

۲) در شاهنامه و آثار حماسی دیگر گاهی پنهان کردن نام دیده می‌شود. رستم در نبرد با اشکبوس از ذکر نام خود پرهیز می‌کند و در پاسخ اشکبوس که از نام او جويا می‌شود، می‌گوید:

مرا مادرم نام مرگ تو کرد

زمانه مرا پتک ترک تو کرد

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۹۵، بیت ۱۲۷۹)

هم‌چنین در پاسخ «چنگش»، دلاور تورانی، که برای کین‌خواهی کاموس به مصاف رستم آمده بود، می‌گوید:

سر نیزه و نام من مرگ تست

سرت را ببايد ز تن دست شست

(فردوسی، ج ۴، ص ۲۱۱، بیت ۵۳)

در داستان خاقان چین هم وقتی هومان در برابر رستم اصرار می‌کند که نامش را

بگوید، رستم پاسخ می‌دهد:

بدو گفت رستم که نامم مجوی

ز من هر چه دیدی بدیشان بگوی

(فردوسی، ج ۴، ص ۲۱۶، بیت ۱۳۱)

در بهمن نامه نیز شاهد پنهان کردن نام هستیم. در جنگ بهمن با «لؤلؤ»، غلام سیاه،

وقتی پهلوانی به نام «نعیم» برای نبرد تن به تن آماده می‌شود، «ماهیار»، پهلوان ایرانی،

در مقابلش قرار می‌گیرد و نامش را جويا می‌شود و او در پاسخ می‌گوید:

بدو گفت مرگ تو نام من است

هلاک سپاه تو کام من است

(بهمن‌نامه، ص ۱۴۵، بیت ۲۲۳۸)

مطلب دیگر در این زمینه، این است که در برخی از موارد، در شاهنامه فرزندان را

می‌بینیم که تا نوجوانی و جوانی نامی ندارند. سه فرزند فریدون پیش از ازدواج،

نامشان پوشیده بود:

که ما نیز نام سه فرخ‌نژاد

چو اندر خور آید نکرديم ياد

(فردوسی، ج ۱، ص ۸۴، بیت ۸۶)

دختران شاه یمن نیز نامشان مخفی بود:

کجا از پس پرده پوشیده روی

سه پاکیزه داری تو از نامجوی

مران هر سه را نوز ناکرده نام

چو بشنیدم این دل، شدم شادکام

(فردوسی، ج ۱، ص ۸۴، بیت ۸۴ به بعد)

۳) نکته قابل توجه در این داستان، مرگ بهرام است و تازیانه نمادی است از مرگ.

همان‌گونه که رمزی از نام است (مختاری، ۱۳۶۸، ص ۳۱۲)

در شاهنامه تازیانه از اشیائی شمرده می‌شود که در زندگی و مرگ قهرمانان نقش و

جایگاه ویژه‌ای دارند. (سرّامی، ۱۳۶۸، ص ۹۷۳)

به هر روی بهرام باید بمیرد، چه به تازیانه برسد و چه نرسد. اما آنچه برای بهرام

اهمیت دارد، نگهداری از اصالت خاندان گودرزیان است.

در اوستا (وندیداد، فرگرد دوم) آمده است که اهورامزدا به جمشید، سُرنا و تازیانه

بخشید و جمشید با کمک این دو زمین را گستراند. «پس من که اهوره مزدایم او را دو

زین (رزم‌افزار) بخشیدم: «سوورا»ی (suvra) زرین^۳ و «آشتر»ی (ashtra) زرنشان...

آن‌گاه جم به روشنی به سوی نیم‌روز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به

«سوورا»ی زرین برسفت و به «آشتر»ی پشفت^۴. (اوستا، ۱۳۸۳، ج ۲، صص ۶۶۶-۶۶۷)

با توجه به کاربرد واژه «آشتر»، در وندیداد روشن است که نوعی تازیانه و ابزار

مجازات گناهکاران بوده است (اوستا، ج ۲، ص ۹۱۳)^۵

این نکته مسلم است که هم سُرنا و هم تازیانه در نبردهایی که میان گروه‌ها و

کشورها در می‌گرفت، به کار می‌رفت. «سُرنا» به‌عنوان رزم‌آوایی به لحاظ روحی و

روانی در برانگیختن احساسات مبارزان و ایجاد شور و هیجان در آنان بسیار مؤثر بود و

تازیانه نیز علاوه بر آن که به‌طور معمول در میدان مبارزه کاربرد داشت، وسیله‌ای برای

مجازات گناهکاران بود.

عباراتی که از اوستا نقل شده است، جایگاه این دو رزم‌افزار را در اعتقادات

گذشتگان نشان می‌دهد.

آنچه در اینجا بیش‌تر به بحث ما پیوند دارد، وجود تازیانه است که بنابر آنچه نقل شد، می‌توان دریافت که نمی‌تواند صرفاً وسیله‌ای برای برقراری نظم و مجازات گناهکاران باشد. به پندار نگارنده هم سرنا و هم تازیانه از تقدس ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. پیشینه اعتقادی «تازیانه» در بخشی از شاهنامه فردوسی در قالب داستان «گم شدن تازیانه بهرام» بازتاب داشته است.

در عبارات یاد شده سه نکته، دارای اهمیت است: اول این‌که جمشید به کمک این دو، زمین را گسترانیده است. با این اشارت می‌توان دریافت تازیانه، نماد قدرت است و بهره‌ای از فره ایزدی دارد. نکته دوم این است که متن تأکید دارد که جمشید به راه خورشید پیش رفته است. بی‌هیچ تردیدی خورشید در اعتقادات پیشینیان تقدس ویژه‌ای داشته است. خورشید نام یکی از ایزدان مزدیسنا است و فرشته فروغ و روشنایی مهر و با صفت «تیزاسب» معرفی شده است. (یاحقی، ۱۳۶۹، ص ۱۸۵) این‌که جمشید به راه خورشید پیش رفته است، علاوه بر نشان‌دادن سیر حرکتی جمشید، بهره‌گیری از جنبه قدسی خورشید را نیز می‌تواند بیان کند.

نکته سوم این است که تازیانه‌ای که به جمشید، بخشیده شده، زرین بوده است. ذکر این مطلب لازم است که اساساً زرد، رنگ خورشید است و در رمزپردازی نماد خدایان و خورشید به شمار می‌آید.

مونیک دوبوکور در مورد این رنگ می‌نویسد: رمزپردازی زرد، دوپهلوی است. در قرون وسطی زرد طلایی، نشانه عشق بود و زرد کم‌رنگ، نشان خیانت؛ چنانکه یهودای خائن، جامه‌ای زردرنگ به تن داشت. (دوبوکور، ۱۳۷۳، ص ۱۲۷)

در هند و بسیاری از جاهای دیگر، طلا نماد جاودانگی و کمال است و این فلز خورشیدگونه، طبق باورهای کهن می‌تواند خرابی‌ناپذیری را به آدمی منتقل کند و به او حالتی جاودانه بخشد. (الیاده، ۱۳۶۸، ص ۱۱۷)

به هر روی مسلم است که اهورامزدا به جمشید صاحب فره، جهت حکمرانی و برقراری نظم و آرامش تازیانه بخشیده و آن‌گونه که مکرر در وندیداد آمده، از این

وسیله، جهت مجازات گناهکاران بهره می‌برده‌اند و این موضوع در شاهنامه نیز چندین بار اشاره شده که در ادامه مطالب به آن پرداخته خواهد شد. علاوه بر آنچه بیان شد، کاربرد تازیانه در شاهنامه به اشکال زیر نشان داده شده است:

الف) در داستان بهرام گور که تازیانه، نشانه نام و همچون درفش است. در این داستان تازیانه بهرام نشانه و راهنمایی برای سپاهیان شمرده می‌شود و شاه هر جا که می‌خواهد حضور خود را اعلام دارد، آن را در جایی در معرض دید قرار می‌دهد تا سپاهیان با دیدن آن، به محل استقرار شاه پی ببرند. یکی بنده، تازانه شاه را

ببرد و بیاراست درگاه را

سپه را ز سالار گردن‌کشان

جز از تازیانه نبودی نشان

(فردوسی، ج ۷، ص ۳۴۶، بیت ۷۱۱ به بعد)

این تازیانه از رمزهای شوکت و اقتدار بهرام‌گور شمرده می‌شد، به گونه‌ای که هر کس با دیدن آن سر تعظیم فرود می‌آورد: هر آن کس که تازانه دانست باز

برفتند و بردند پیشش نماز

(فردوسی، ج ۷، ص ۳۵۵، بیت ۸۸۴)

«قدمعلی سرّامی» تازیانه را نماد نام و نشان پادشاه یا پهلوان دانسته است. (سرّامی،

۱۳۶۸، ص ۹۷۶)

ب) موضوع تازیانه‌زدن نیز که چندین جا در شاهنامه و دیگر آثار حماسی ما آمده

است، از موضوعات قابل توجه است:

بر اساس گزارش فردوسی در داستان فرود سیاوش، هنگامی که توس، سواری را بالای کوهی می‌بیند، دستور می‌دهد که یکی از لشکریانش بالای کوه برود و در صورتی که آن سوار از سپاهیان خودی باشد، او را دویست تازیانه بزند:

گر ایدون که از لشکر ما یکی است

زند بر سرش تازیانه دویست

(فردوسی، ج ۴، ص ۴۴، بیت ۵۳۹)

هم‌چنین وقتی گيو، تژاو را دستگیر می‌کند، دویست تازیانه بر سر او می‌زند:

بزد بر سرش تازیانه دویست

بدو گفت کاین جای گفتار نیست

(فردوسی، ج ۴، ص ۱۱۰، بیت ۱۵۷۹)

در اوستا، بخش ونیداد، بارها از مجازات گناهکاران به وسیله تازیانه سخن رفته است که به یک مورد اشاره می‌شود:

«ای دادار جهان آستومند! ^۶ ای آشون! ^۷ اگر مزدپرستان تا یک‌سال بر زمینی که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند، بذر بیفشانند، یا آب روان کنند، پادافره گناهشان چیست؟ اهوره‌مزدا پاسخ داد: آنان «پشوتنو» ^۸ هستند و پادافره گناهشان دویست تازیانه».

(اوستا، ۱۳۸۳، صص ۷۱۹-۷۲۰)

۴) از جمله اعمال تابویی، انجام اعمالی شبیه سحر است. به عنوان مثال شخصی برای آسیب رساندن به دشمن خود، قسمتی از لباس، مو، ناخن و دشمن را به دست آورده و نسبت به آنها اعمال خصمانه انجام می‌دهد. این به مثابه اعمال خشونت و آسیب رساندن به دشمن است و او را دچار صدماتی می‌کند که به آن اشیا وارد شده است. بر اساس این باور، آنچه که متعلق به شخص است از قبیل لباس و ابزار در واقع قسمتی از وجود اوست و برطبق همین باور، اسم نیز جزئی اساسی از وجود شخص به شمار می‌آید و هرگاه نام یک فرد یا روح دانسته شود، نوعی سلطه بر دارنده آن به

دست می‌آید. چنانچه نام شخصی به دست دشمن بیفتد، می‌تواند هویت او را تسخیر نماید و هر بلایی که اراده کند بر سرش فرود آورد. (فروید، ۱۳۵۱، ص ۱۱۳)

با این اوصاف می‌توان گفت که تازیانه، توت‌م بهرام است و به هیچ روی نمی‌بایست آن را از دست بدهد. از دست‌دادن آن تنها به منزله از دست‌رفتن نام نیست، بلکه نابودی بهرام را به دنبال دارد. به اعتقاد نگارنده، اگر بهرام با آن خردورزی که دارد و این را پیش از گم‌شدن تازیانه‌اش بارها در داستان نشان داده، به پندهای خیرخواهانه دیگر پهلوانان، خاصه پدر خویش توجه نمی‌کند، نه از سر لجاجت و سبک‌سری است، بلکه بدان روی است که می‌داند اگر تازیانه به دست دشمن بیفتد، به بلایی بزرگ گرفتار می‌شود که کمترین آن مرگ اوست.

بدین‌گونه می‌توان پنداشت که بهرام می‌دانسته است که در میان تورانیان جادوگرانی چیره‌دست وجود دارند که می‌توانند از طریق تازیانه او، وجودش را مسخر خود سازند. در مورد جادوگری تورانیان اشارات آشکاری در شاهنامه و دیگر آثار حماسی دیده می‌شود. در شاهنامه، ارجاسب تورانی جادونژاد خوانده شده است:

دبیرش مَر آن نامه شهریار

بخواندش بران شاه جادو نژاد

(فردوسی، ج ۶، ص ۸۱، بیت ۲۳۹)

در برزنامه، افراسیاب، جادوگر خوانده شده است:

که آن پیر سر جادوی بدکنش زانی و مطالعات فریبگی

به هر دم دگرگونه آرد منش

(برزنامه، ص ۱۵۰، بیت ۳۶۱۶)

در مورد تاج شاهی و نگاهداشت آن نیز می‌توان این‌گونه تصویری داشت. تاج علاوه بر آن‌که از لوازم پادشاهی و حکمرانی محسوب می‌شد، از قداستی ویژه نیز برخوردار بود، به گونه‌ای که شاهزادگان و پهلوانان را بر آن می‌داشت که برای حفظ آن تا پای جان بایستند و نگذارند که آسیبی ببیند یا به دست دشمن بیفتد. موضوع اهمیت تاج و

فره‌مند بودن آن در برخی از ابیات شاهنامه به‌روشنی مطرح شده است. نکته حائز اهمیت، این است که بنابر روایتی که فردوسی در شاهکار حماسی خود نقل کرده است، بهرام که در داستان ذکر شده، با شهادت برای بازیافتن تازیانه خود به میدان بازمی‌گردد، در جایی دیگر نیز خطر را به جان پذیرفته و تاج شاهزاده‌ای به نام «ریونیز» را از دست دشمنان محافظت کرده بود.

داستان این‌گونه است که چون «ریونیز» از شاهزادگان ایرانی در جنگ کشته می‌شود، گیو فریاد می‌زند: مبادا «تاج» این سرافراز به دست دشمن بیفتد و ننگی به ننگ‌های دیگر افزوده شود:

اگر تاج آن نارسیده جوان

به دشمن رسد شرم دارد روان

(فردوسی، ج ۴، ص ۹۹، بیت ۱۴۰۷)

در این میان بهرام با رشادت، تاج را می‌رباید و اجازه نمی‌دهد دشمن بر آن دست

یابد:

برآویخت چون شیر، بهرام گرد

به نیزه بر ایشان یکی حمله برد

به نوک سنان تاج را بر گرفت

دو لشکر بدو مانده اندر شگفت

(همان، بیت ۱۴۱۴ به بعد)

جاندار پنداشتن تاج در بیت زیر نکته‌ای درخور درنگ است:

چو تاجی بزرگی به سر بر نهاد

ازو شاد شد تاج و او نیز شاد

(همان، ص ۹، بیت ۱۶)

اهمیت تاج، چنان است که در کنار دادار و ماه به آن سوگند خورده می‌شود:

یکی سخت سوگند خوردم به ماه

به دادار کیهان و دیهیم شاه

(فردوسی، ج ۴، ص ۵۸، بیت ۷۷۹)

با درنظر گرفتن آنچه نقل شد می‌توان نتیجه گرفت که تازیانه برای بهرام ارزشی ویژه داشته و به‌گونه‌ای به آن احترام می‌گذاشته است.

بنابراین، اگرچه پرداختن به داستان بهرام از دیدگاه بازجست نام و ننگ غیر قابل انکار است، اما چنانکه اشاره کردیم، برحسب باورهای آیینی باید به این داستان به‌گونه‌ای دیگر نیز پرداخته شود.

می‌تواند چنین باشد که در داستان تازیانه بهرام، نوعی استفاده از یاری‌جستن از نیروی نهفته در تازیانه است که بهرام را بر آن می‌دارد تا در جست‌وجوی تازیانه، جان خود را از دست بدهد.

با توجه به این‌که توت‌م به‌طور معمول حیوان یا گیاه است، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان تازیانه بهرام را توت‌م به شمار آورد؟

در این مورد می‌توان گفت که در برخی مواقع قسمتی از بدن جانوران، مثل چربی کانگورو توت‌م نامیده می‌شود. (همان، بی‌تا، ص ۳۷)

از یاد نبریم که تازیانه از چرم بوده است و می‌تواند بود که تازیانه مورد بحث از پوست حیوانی توت‌می درست شده باشد.

نکته دیگر این است که در استرالیا نیز توت‌م‌ها انواعی از پدیده‌های طبیعی و اجسام بی‌جان را تشکیل می‌دهند. (مورگان، بی‌تا، ص ۳۸)

هم‌چنین احساس نزدیکی و مؤالفت با سایر اشیاء حتی موجودات بی‌جان، جوهر عقیده به توت‌میزم است. (ناس، ۱۳۸۳، ص ۲۶)

پرسش دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر تازیانه، توت‌م محسوب می‌شود، چرا این توت‌م برای گیو، پدر بهرام و سایر بستگان وی اهمیتی نداشته است و چنان‌که بیان شد به اصرار، او را از بازگشتن به میدان و یافتن تازیانه باز می‌داشتند؟

به این پرسش این گونه می‌توان پاسخ داد، در مواردی که طایفه‌های توتمی در یک نظام بخشی قرار می‌گیرند، در بین آنها وابستگی توتمی دیده نمی‌شود، به همین روی توتم بچه‌ها، ضرورتاً با توتم والدین آنها یکسان نیست. (استروس، ۱۳۶۱، ص ۹۴)

این موضوع را نیز نباید نادیده انگاشت که توتم‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱) توتم قبیله که از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود.
- ۲) توتم مخصوص به یک جنس؛ یعنی توتمی که ویژه افراد مؤنث یا مذکر فلان قبیله مفروض است و به جنسی دیگر مربوط نمی‌شود.
- ۳) توتم فردی که به شخص خاصی تعلق دارد و به اخلاف او منتقل می‌گردد. این دو دسته اخیر از توتم‌ها چندان اهمیتی ندارند. (فروید، ۱۳۵۱، ص ۱۴۱)

نمونه‌های توتم

از این گونه ابزارها که می‌توان آنها را از دیدگاه توتمیسم بررسی کرد، نمونه‌های قابل توجهی در شاهنامه و سایر آثار حماسی وجود دارد. از جمله گرز گاوسر^۹ که به طور معمول رزم‌افزار بسیاری از پهلوانان و شاهان بوده است.

رستم، سهراب، اسفندیار، کی‌کاووس، بهرام‌گور و برخی دیگر از پهلوانان و شاهان چنین گرزهایی داشته‌اند.

در داستان بهرام‌گور، زمانی که بهرام برای ربودن تاج شاهی به شیرها حمله می‌کند، گرز گاوسر در دست می‌گیرد:

یکی گرز گاو سر بر گرفت
جهانی بدو مانده اندر شگفت

(فردوسی، ج ۷، ص ۳۰۱، بیت ۶۶۷)

در مورد بازوبند سهراب نیز می‌توان چنین تصویری داشت. این بازوبند در اصل، مهره‌ای متعلق به رستم بود:

به بازوی رستم یکی مهره بود

که آن مهره اندر جهان شهره بود

(فردوسی، ج ۲، ص ۱۷۶، بیت ۹۹)

رستم هنگامی که قصد داشت جهت بازگشت به ایران، همسرش، تهمینه را در سمنگان باقی بگذارد، به او بازوبندی می‌بخشد تا در هنگام تولد فرزندش در صورتی که دختر بود به موهایش و در صورتی که پسر بود به بازویش ببندد. رستم پس از آنکه فرزند خود را ناشناخته می‌کشد با دیدن این بازوبند، او را می‌شناسد:

چو بگشاد خفتان و آن مهره دید

همه جامه بر خویشتن بردرید

(فردوسی، ج ۲، ص ۲۳۸، بیت ۹۱۶)

در اعتقادات گذشتگان انواعی از مهره‌ها دارای تقدس آیینی بوده‌اند و در بسیاری از موارد از آنها به صورت تعویذ بهره برده می‌شده است.

بسیاری از مهره‌ها آسمانی‌اند و به مردم آرامش می‌بخشند و آنها را از آسیب‌ها در امان نگه می‌دارند. مثلاً مهره سیاه روشن (= متمایل به سفیدی) پادزهر هر زهری است. مهره سبز، انسان را در برابر نیش جانوران گزنده، حفظ می‌کند. داشتن مهره سیاه باعث می‌شود که انسان در پیکار پیروز شود. هم‌چنین هرکس مهره آسمان‌گون باخود داشته باشد، چون آشکارا نزد دیوان و فریبکاران برود، نمی‌تواند او را آزار دهند و نیز داشتن مهره زرد باعث می‌شود هر نیازی که انسان از خداوند یا مردمان داشته باشد، برطرف گردد. (عفیفی، ۱۳۷۴، ص ۳۲۶)

ببر بیان را نیز که رستم به‌طور معمول در هنگام مبارزه‌های خود می‌پوشید، می‌توان نوعی توت‌م پنداشت.

«این نام از دو پاره: بی + ان (پساوند) ساخته شده است. «بی» ریختی است از «بغ» به

معنی خدا یا پادشاه. (کزازی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۲۱)

فروید در شمار اصول و عقاید آیین «توتیمسم»، پوشیدن پوست حیوان توتمی را اصل ششم از اصول مختلف توتیمسم دانسته است. (فروید، ۱۳۵۱، ص ۱۳۸)

در مراسم تشرّف مهری دینان، بنابر آثار به جای مانده، پوشش‌های مختلفی مثل کلاغ و شیر می‌بینیم که این مراسم بنابر اشاره «کومون» در کتاب «آیین پررمز و راز میتراپی» ریشه در آداب کهن و ابتدایی دارد. (کومون، ۱۳۸۳، ص ۱۵۶) بدین‌گونه که آنان باور داشته‌اند با خدایان مورد پرستش خود یکی شده‌اند. هم‌چنین گاه نیز پوست حیوان شکار شده یا قربانی را می‌پوشیدند و بر این باور بودند که این پوست‌ها به آنها قدرت می‌بخشد یا پلیدی را از آنها دور می‌کند.

با این توضیح می‌توان ببر بیان را هم پوششی دانست که رستم آن را بر اساس باور خود جهت پیروزی بر دشمنان و جلب حمایت خدایان به تن می‌کرده‌است.

شاید بتوان کفش زرینه را نیز نوعی توتیم خانوادگی خاندان توس دانست. این نوع کفش یکی از نشانه‌های خاندان توس بود که در هنگام عرض سپاه و لشکرکشی آن را همراه داشتند. زمانی که توس از سپهسالاری خلع می‌شود، از جمله لوازمی که در اختیار سپهسالار جدید؛ یعنی فریبرز قرار می‌دهد، زرینه کفش بود:

بیاورد توس آن گرامی درفش

ابا کوس و پیلان و زرینه کفش

به نزد فریبرز بردنید و گفت

که آمد سزرا را سزاوار جفت

(فردوسی، ج ۴، ص ۴۹۹، بیت ۱۲۵۹ به بعد)

نتیجه‌گیری

انسان بدوی برای حفظ خود از بلایا و حوادث به هر چیزی دست می‌بازید. از آنجا که در آغاز راه بود می‌پنداشت در جهان، اشیای بی‌روح نیز از آن توانایی برخوردارند که بتوانند در زندگی او تأثیر بگذارند و در این مورد تدابیری به کار می‌برد که این

موجودات را در اختیار خود قرار دهد و از نیروی آنها بهره ببرد. مثلاً با کمک آنها خود را در برابر دشمنان احتمالی حفظ کند و یا دشمنان خود را نابود کند. برخی افراد به گونه‌ای ویژه این اشیای ظاهراً بی‌روح را مسخر خود می‌ساختند و از نیروی آنها برای پیش برد اهداف خود بهره می‌جستند. این افراد در واقع جادوگرانی زبردست بودند. پرداختن به داستان بهرام از دیدگاه بازجست نام و ننگ مطرح است، اما چنان‌که اشاره کردیم، برحسب باورهای آیینی باید به این داستان به‌گونه‌ای دیگر نیز پرداخته شود. می‌تواند چنین باشد که در داستان تازیانه بهرام، نوعی استفاده از یاری‌جستن از نیروی نهفته در تازیانه وجود دارد که بهرام را بر آن می‌دارد تا برای یافتن آن، جان خود را از دست بدهد. آنچه مسلم است تازیانه برای بهرام تقدس آیینی داشته و این پهلوان صاحب‌نام به آن احترام می‌گذاشته است. به تعبیر دیگر تازیانه، توتم بهرام شمرده می‌شده و از دیدگاه اعتقادی برای او چنان اهمیتی داشته است که نه تنها حاضر نشده در ازای آن شوشه‌های زر و سیم را بپذیرد، بلکه برای بازیافتن آن جان بر کف نهاده است.

یادداشت‌ها

- ۱- قسمت بزرگی از اقیانوسیه و جزایر بی‌شماری که در اقیانوس کبیر پراکنده شده و در مشرق قطعه استرالیا میان جزایر «ساندویچ»، «پاک» و «فیجی» واقع‌اند، «پولینزی» می‌گویند. (فرهنگ معین، بخش اعلام)
- ۲- دلاوری ایرانی که پسر کهتر کاوس بود و در نبرد ایرانیان و تورانیان در «لاون» که به سرداری برادرش فریبرز صورت گرفت، کشته شد. (رستگار فسایی، ۱۳۶۹، ص ۴۷۸)
- یکی تاج‌ور شاه کهتر پسر
نیاز فریبرز و جان پدر
(فردوسی، ج ۴، ص ۹۹، بیت ۱۴۰۱)
- ۳- افزار آوایی نظیر گاودم. سُرنا (اوستا، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱۲)
- ۴- خراشید

۵- البته ابراهیم پورداوود این واژه را عصای زرنشان معنا کرده است. (یشت‌ها، ۱۳۷۷،

ج ۲، ص ۱۸۲)

۶- آستومند: Astumand

استخوان‌دار، جسمانی، مادی، خاکی. آستومندان: عناصر، ارکان.

کلمه «آستومند» چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم، هر دو مطابق است با آنچه به زبان یونانی «آستوئیخون» خوانده شده و در کتابهای فلسفی عربی به صورت «أسطُقُس» نقل گردیده است. ریشه لغت «آستومند» از «آست» آمده که به معنی استخوان است و در کلمات هسته، ستون، استوانه، استودان و استخوان باقی مانده است. (اوستا، ۱۳۸۳، ص ۹۱۴)

۷- آشون: Ashavan

پیرو آشه، رهرو راه درست و نیک. (اوستا، ۹۱۹)

۸- پشوتنو: در اوستا پشوتنو، به معنی کسی است که تن خود را باید برای گناهی که کرده

است، بدهد. (اوستا، ۱۳۸۳، ص ۹۵۷)

۹- در گرشاسب‌نامه اسدی توسی از گرزهایی با سر گوسفند سخن رفته است. بر اساس

گزارش شاعر، گرشاسب در جزیره «لاقطه» با مردمی برخورد می‌کند که چیزی جز چرم میش نمی‌پوشیدند و در هنگام نبرد گرزهایی با سر گوسفند به کار می‌بردند:

چیز از چرم می‌شان نپوشند چیز

زیبانی دگرگونه گویند نیز

گه رزم دارند خفتان و ترگ

ز دندان ماهی و کیمخت کرگ

بود گرزهاشان سر گوسفند

زده در سر دستواری بلند

(اسدی توسی، ص ۲۷۵، بیت ۱۳۲ به بعد)

منابع و مأخذ

۱- استروس، لوی، (۱۳۶۱)، توتمیسم، ترجمه مسعود راد، تهران، توس.

- ۲- اسدی طوسی، ابونصر علی‌بن‌احمد، (۱۳۵۴)، *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۳- الیاده، میرچا، (۱۳۶۸)، *آیین‌ها و نمادهای آشناسازی*، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران، انتشارات نشر.
- ۴- اوستا، (۱۳۸۳)، *زارش و پژوهش جلیل دوستخواه*، ۲ جلد، چاپ هشتم، هرات، مروارید.
- ۵- ایرانشاه ابن ابی‌الخیر، (۱۳۷۰)، *بهم‌نامه*، ویراسته رحیم عفیفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- -----، (۱۳۷۷)، *کوش‌نامه*، به کوشش جلال متینی، تهران، انتشارات علمی.
- ۷- بهار، مهرداد، (۱۳۶۹)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، چاپ سوم، تهران، انتشارات آگاه.
- ۸- دیوبکور، مونیک، (۱۳۷۳)، *رمزهای زنده‌جان*، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز.
- ۹- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۶۹)، *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۰- سرآمی، قدمعلی، (۱۳۶۸)، *از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستانه‌های شاهنامه)*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- عطایی رازی، (عطاء بن یعقوب)، (۱۳۸۲)، *برزونامه*، به‌اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۲- عفیفی، رحیم، (۱۳۷۴)، *اساطیر و فرهنگ ایران*، تهران، توس.
- ۱۳- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، *شاهنامه براساس چاپ مسکو*، به کوشش سعید حمیدیان، ۹ جلد (در چهار مجلد)، چاپ ششم، تهران، نشر قطره.

- ۱۴- فروید، زیگموند، (۱۳۵۱). *توتم و تابو*، ترجمه محمدعلی خنجی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۱۵- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۱)، *نامه باستان*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- ۱۶- کومن، فرانتس، (۱۳۸۳)، *آیین پررمز و راز میتراپی*، ترجمه هاشم رضی، چاپ دوم، تهران، بهجت.
- ۱۷- مختاری، محمد، (۱۳۶۸)، *حماسه در رمز و راز ملی*، تهران، نشر قطره.
- ۱۸- مورگان، جان‌دی، (بی‌تا)، *پیدایش دین و هنر*، ترجمه ایرج احسانی، تهران، گوتنبرگ.
- ۱۹- ناس، جان بایر، (۱۳۸۳)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۰- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۶۹)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران، انتشارات سروش.
- ۲۱- یشت‌ها، (۱۳۷۷)، *گزارش و شرح ابراهیم پورداوود*، تهران، اساطیر.